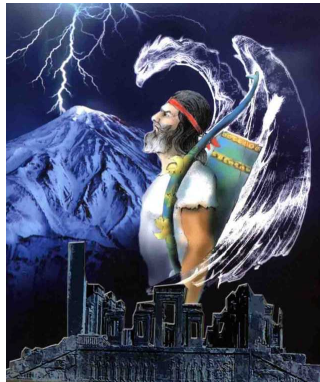




گالری تصاویر و ویدیوها

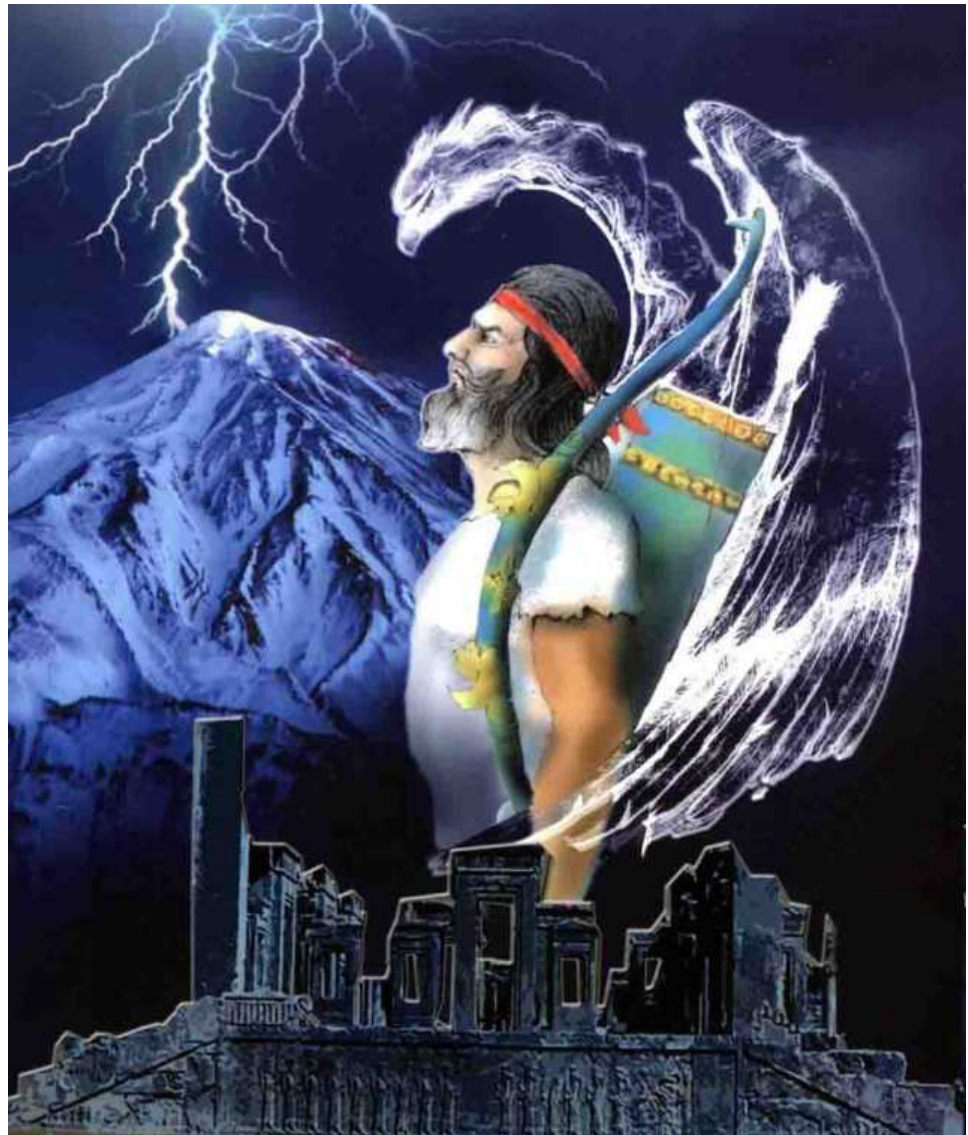
شعری برای آرش قهرمان

نویسنده: شمشاد امیری خراسانی
انتشار: ۳ دی ۱۳۹۲ ۲۰ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

برف می بارید...، در کنار شعله آتش قصه می گوید برای بچه های عمو نوروز گفته بودم زندگی زیباست! زندگی آتشگهی دیرینه پا برجاست گر بیفروزش رقص شعله اش در هر کران پیداست ورنه خاموش است و خاموشی گناه ماست کودکانم!... داستان ما ز آرش بود او به جان! خدمتگزار باغ آتش بود روزگاری بود روزگار تلخ و تاری بود بخت ما چون روی بدخواهان ما تیره دشمنان بر جان ما چیره شهر سیلی خورده هذیان داشت بر زبان بس داستانهای پریشان داشت ترس بود و بالهای مرگ سنگر آزادگان خاموش خیمه گاه دشمنان پر جوش دشمنان بگذشته از سر حد و از بار



برف می بارید...، در کنار شعله آتش قصه می گوید برای بچه های عمو نوروز گفته بودم زندگی زیباست! زندگی آتشگهی دیرینه پا برجاست گر بیفروزش رقص شعله اش در هر کران پیداست ورنه خاموش است و خاموشی گناه ماست کودکانم!... داستان ما ز آرش بود او به جان! خدمتگزار باغ آتش بود روزگاری بود روزگار تلخ و تاری بود بخت ما چون روی بدخواهان ما تیره دشمنان بر جان ما چیره شهر سیلی خورده هذیان داشت بر زبان بس داستانهای پریشان داشت ترس بود و بالهای مرگ سنگر آزادگان خاموش خیمه گاه دشمنان پر جوش دشمنان بگذشته از سر حد و از بارو هیچ کس دستی به سوی کس نمی آورد هیچ کس در روی دیگر کس نمی خندید آسمان اشک ها پر بار... مرزها را پرواز تیری می دهد سامان گر به نزدیکی فرود آید خانه هامان تنگ! آرزومان کور! و برپرد دور تا کجا؟ تا چند؟... آه کو بازوی پولادین و کو سر پنجه ایمان؟ ... منمآ...رش... چنین آغاز کرد آن مرد با دشمن منم آرش سپاهی مردی آزاده به تنها تیر ترکش آزمون تلختان را اینک آماده مجویدم نسب... فرزند رنج و کار... گریزان چون شهاب از شب دلم را در میان دست می گیرم و می افشارمش در چنگ دل خلقی است در مشتم امید مردمی خاموش هم پشتم کمان کهکشان در دست کمانداری کمانگیرم شهاب تیز رو تیرم درود ای واپسین صبح ای سحر

بدرد... که با آرش ترا این آخرین دیدار خواهد بود به صبح راستین سوگند! به پنهان آفتاب مهربار پاک بین سوگند که آرش جان خود در تیر خواهد کرد... زمین می داند این را آسمان ها نیز نه ترسی در سرم نه در دلم باک است... درنگ آورد و یک دم شد به لب خاموش نظر افکند آرش سوی شهر آرام کودکان بر بام دختران بنشسته بر روزن مادران غمگین کنار در سرود بی کلامی با غمی جانکاه کدامین نغمه می ریزد کدام آهنگ ایا می تواند ساخت... آری آری جان خود در تیر کرد آرش کار صد ها صد هزاران تیغه شمشیر کرد آرش تیر آرش را سوارانی که می راندند بر جیحون به دیگر نیمروزی از پی آن روز نشسته بر تناور ساق گردویی فرو دیدند و آنجا را از آن پس مرز ایرانشهر وتوران باز نامیدند....

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «شعری برای آرش قهرمان»، پارسیان دژ، ۱۳۹۲.

خواندن مقاله و پیوست‌های آن در وبسایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

<http://parsiandej.ir/articles/1421/pdf/شعری-برای-آرش-قهرمان.pdf>

آخرین ویرایش مقاله: ۱۰ اردیبهشت ۱۴۰۰